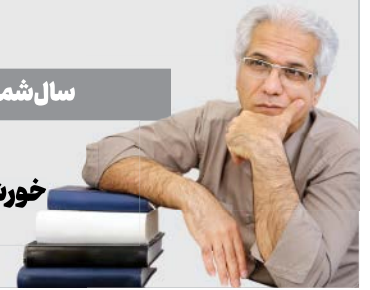


## سال شمار زندگی

هادی  
خورشاهیان



پای صحبت‌های مردی نشستیم که ۱۲۰ داستان و دفتر شعر از

# مایه‌های یک نویسنده به نام «هادی»

همه آنها یک‌دست و قوی نیستند. البته استثنا هم داریم مثل «یوزیلنگانی که با من دویده‌اند» بیژن نجدی و «سیاست‌بو» محمدرضا صفدری که مجموعه داستان‌هایی یک‌دست و قوی است.

چرا در بخش داستان اثر برگزیده نداریم؟ آثار را با معیار ادبیات جهان می‌سنجید؟

اتفاقا حداقل‌ها را در نظر می‌گیریم. سال گذشته این‌طور بود، امسال هم. پارسال دو تقدیر داشتیم: «ساعت دنگی» محمداسماعیل حاجی‌علیان و «قدیس دیوانه» احمدرضا امیری سامانی. ما نه به معیار جهانی کار داریم نه حداکثرها، حتی با آثار قوی گذشته هم مقایسه نمی‌کنیم. ولی باید کتابی که منتخب می‌شود طیف گسترده داستان‌خوان را راضی کند. یک داستانی که پیچیدگی و ابهام زیاد دارد ممکن است در نحله‌هایی امتیاز حساب شود، ولی گنگی زیاد، طوری که حتی داور چندبار باید آن را بخواند، در این جشنواره امتیاز نیست.

چطور با کتاب آشنا شدید؟

در نیشابور جایی بود و هست به نام خط کاشمر. خانه مال‌ب آن خط بود، خارج از محدوده و کارگرنشین. مردمش به کارگری، باغداری، دامداری و کشاورزی مشغول بودند. پدر خدابیامرزم بنا بود. در خانه ما از هر طیف کتابی پیدای می‌شد. در خانه عمومی هم. بابا خیلی کتابخوان و مجله‌خوان بود. از «ر. اعتمادی» تا «جمالزاده» حتی «صادق چوبک» و «شهید دستغیب» کتاب‌شان در خانه ما وجود داشت.

من کلاس چهارم بودم که پدرم شهید شد. قبل از شهادت بابا هم کتاب

سمیه جمالی سال‌هاست او را می‌شناسم؛ عقیده و عملش یکی است. وقتی می‌گوید: بزرگان ادبیات دست ما را گرفتند، ما هم باید دست جوان‌ها را بگیریم، واقعا به آن عمل می‌کند. او بازمانده اندک مردمانی است که خودشانند. نقش بازی نمی‌کند. برای دوزار مال دنیا و اسم و عنوان ریاکاری نمی‌کند. از آنجا که خورشاهیان در همه کارها تر و فرز است، یک ساعت صحبت کردیم، اما از دل این زمان کوتاه به اندازه دو جلسه گفت‌وگوی مفید درآمد. حیف‌مان آمد شما هم در جریان تمام این گفت‌وگو نباشید. بخشی از ابهامات شما درباره جایزه جلال را مطرح کردیم و سانسور، مجوز، ادبیات و...

خدا قوت. چه کارها می‌کنید این روزها؟

تا اینجای سال، آخرین کارهایم، علاوه بر نوشتن، داوری داستان‌های اقلیمی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و داوری بخش کودک و نوجوان بیستمین دوره کتاب سال دفاع مقدس بوده است. در جایزه جلال همراه آقای یوسف قوچق و محمدعلی رکنی، یکی از سه داور بخش داستان کوتاه بودم. کتاب‌های زیادی خواندیم، جلسات متعددی گذاشتیم و بحث فراوانی کردیم برای انتخاب، اما بعد از پایان هر جشنواره عده‌ای اعتراض دارند به روند کار؛ این‌که بعضی کارها دیده نشدند، خواستند پول ندهند که کتاب‌ها را به جای برگزیده، شایسته تقدیر کردند و از این دست ایرادها. امسال هم که سال متفاوتی بود. به خاطر مسائلی که در جامعه اتفاق افتاده، همراهی همیشگی وجود نداشت. خیلی از نویسندگان و ناشران حوصله و رغبتی به حضور در این جشنواره و هیچ جشنواره‌ای نداشتند. بعضی کتاب‌ها که مسائل خلاف عرف جامعه را مطرح می‌کردند مثل ازدواج سفید، انتخاب آن به عنوان جایزه جلال و پیشنهادش به عموم جامعه مناسب نبود. از میان همه آثار ما به سه کتاب رسیدیم که در نهایت «ویروس عاشق» شایسته تقدیر شد. واقعا اگر می‌شد کتابی برگزیده شود این کار را می‌کردیم. می‌گویند از بین این کتاب‌ها یکی که بهترین بود انتخاب می‌کردید. ما یک سری قواعد داریم که بر اساس آنها تصمیم می‌گیریم. اگر فقط قرار به معرفی بود این کار را می‌کردیم، ولی وقتی پای جایزه در میان است باید دقیق باشیم. همان‌طور که مبلغ جایزه برگزیده با تقدیری متفاوت است، از نظر کیفی هم باید متفاوت باشد. مثلا اگر کتابی ۷۰ امتیاز تقدیر می‌شود، کتاب برگزیده باید بالای ۹۰ امتیاز بیاورد. نمی‌شود مقایسه کرد که چون بقیه کتاب‌ها مثلا در نثر یا شخصیت‌پردازی

نقص دارند، هرائری نقص کمتری داشت پس برگزیده شود.

مجموعه داستان یک فرقی با رمان دارد که داوری را سخت می‌کند؛ نویسنده چند داستان را در سال‌های مختلف و در حال و هوای متفاوت نوشته و معمولا

## از نگاه دوست

## پدیده عجیب فرهنگی



عباس حسین نژاد

مدیر انتشارات پرند

خلاصه بگویم که هادی خورشاهیان یک پدیده عجیب فرهنگی است!

آن روزها یعنی اواخر دهه ۷۰ در دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، پسری با موهای جوگندمی توچه‌م را جلب کرد. سال ۱۳۷۷، یک سال پس از من که زبان و ادبیات ژاپنی می‌خواندم آمده بود و زبان و ادبیات انگلیسی می‌خواند و درست در دقیقه سوم آشنایی، یادت

می‌رفت که تازه دیدی اش و انگار رفیقی صدساله، گرم و صمیمی و مهربان.

در کوی دانشگاه تهران و سال‌های زندگی در این ایران کوچک در دل تهران بزرگ بود که فهمیدم این بار آشنا اهل نیشابور است و فرزند مردی است که در جبهه سومار ۶۱ پرند شده و شاعر است و نویسنده است و شب‌های شعر کوی دانشگاه و دانشکده زبان‌ها فرصت دیدار و دوستی ما را رنگی تازه بخشید و هادی شد دوست خوب ما. بعدها که در کتابفروشی نشر قصه بارها دیدمش، پاساژ کتابفروشان فروزنده در راسته انقلاب، که آن روزها تازه راه افتاده بود و قرمز و بود و حس خوبی داشت.

خراسانی بودن هادی خورشاهیان او را به شاعری تبدیل کرده که کلمات را بشناسد و دستش به نوشتن برود.

نشر پرند هادی که اکنون نامش با نام من در کنار هم می‌آید میراث اوست که به من رسیده و او مرا به آرزوی دیرینه ناشر شدن و خوابیدن با بوی کتاب و بیدار شدن به عشق کتاب رسانده و این آن قدر زیاد است که این ۹ سال زندگی با نشر پرند برای من زندگی در شیرین‌ترین رؤیاهاست به‌رغم همه فشارهای اقتصادی و گرانی کاغذ و بضاعت کم.

هادی، قلمی روان دارد، شاعری که کلمات را می‌شناسد و داستان نویسی که به ماجرا مسلط است و پرکاری غریبی دارد که آرزوی هر نویسنده‌ای است.

من هنوز با این بیت سر ذوق می‌آیم و با صدای او می‌شنوم آن را:

قشنگ قله‌نشین او که می‌رسد، باید

به خاطرت همه کوه را بپیماید

او همیشه مرا یاد کتاب می‌اندازد و شعر و قصه، هی به این فکر می‌کنم که چرا حتی به این ذهن نویسا حتی نزدیک هم نشده‌ام. هادی یک دوست خوب است که هیچ‌گاه لبخندش از لبانش دور نشده و آن قدر قلب لطیفی دارد که وقتی از گرفتاری دوستی سخن به میان می‌آید به سادگی هر چه تمام‌تر صورتش میزبان گریه می‌شود. او تا اکنون حدود ۱۲۰ کتاب دارد که افتخارم این است که آخرین رمانش «هراس عقرب از مرگ» در نشر پرند منتشر شده است.

این مقال گنجایش سخن ندارد و دوباره تکرار می‌کنم هادی خورشاهیان یک پدیده عجیب فرهنگی است.

## هفت از میان ۱۲۰

قصاوت کنید ببینید انتخاب هفت عنوان از میان ۱۲۰ کتاب فعلی هادی خورشاهیان کار راحتی است؟ حتی اگر بخواهی از میان هر گونه رده‌بندی سنی، قالب و سبک هم یکی انتخاب کنی باز هم نمی‌شود. فقط ۴۰-۳۰-۲۰-۱۰ نکردم، ولی بالاچار چشم روی بسیاری از آثار جایزه بگیر، بستم.

باران در بهشت  
نشر شاهد  
۱۳۸۵



غزلیات شیرین  
صائب تبریزی  
نشر پیدایش  
۱۳۸۷



از خواب  
می‌ترسم  
نشر  
آموت  
۱۳۸۹

